**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020306**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما بحثمان در مورد تقدیم اصل سببی بر مسببی بحث کردیم، من می‌خواهم حالا یک عبارت کفایه را کلاً در بحث نسبت بین استصحاب و سایر اصول عملیه را یک مروری به آن بکنیم بعضی نکاتی در مورد عبارت عرض کنم و بعد نسبت به تقدیم استصحاب بر سایر اصول عملیه بعداً بحث می‌کنیم.

«خاتمة

لا بأس ببيان‏ النسبة بين‏ الاستصحاب‏ و سائر الأصول العملية، و بيان التعارض بين الاستصحابين.

أما الأول- فالنسبة بينه و بينها»

نسبت بین استصحاب و سایر الاصول

«هي بعينها النسبة بين الأمارة و بينه فيقدم عليها و لا مورد معه لها»

که مرحوم آخوند نسبت بین اماره و استصحاب را که اماره را بر استصحاب وارد می‌دانند همین مطلب را در نسبت بین استصحاب و سایر اصول قائل هستند که وارد می‌دانند. ما این را نپذیرفتیم، نهایت بحث ما این شد که نسبت اماره به سایر اصول ورود است، به دلیل این که در همان اولی که ادلۀ اصول وارد شده در فضای وجود امارات وارد شده، یعنی با توجه به این که متشرعه و عقلا در دایرۀ تشریعات خودشان علاوه بر قطع یک سری حججی را هم برای رسیدن به واقع معتبر می‌دانند در این فضا رفع ما لا یعلمون که وارد شده لا ینقض الیقین بالشک وارد شده مراد از شک عدم الحجة است، عدم الامارة است و مراد از لا یعلمون عدم العلم به عدم تکلیف هست، یعنی علم بما هو حجة. این که ما می‌گوییم اینجا حجت مراد بما هو کاشفٌ، یعنی چون یک سری کاشف‌های عقلایی یک معتبر و کاشف‌های شرعی معتبر وجود دارد این از اوّل کلمۀ یعلمون، یقین، علم، شک مراد بما هو کاشفٌ فهمیده می‌شود نه بما هو وصفٌ خاص. ولی این نکته در مورد تقدیم استصحاب بر سایر اصول نمی‌آید.

**شاگرد:‌** این تقریر ورود می‌شود؟

**استاد:** طبیعتاً ورود می‌شود دیگر. وقتی شما چیز را، از اوّل. تفاوت ورود و حکومت این است اگر ما دلیل محکوم ما، دلیل دوم ما بدون در نظر گرفتن دلیل حاکم هم، دلیل اوّل هم خودش مضیق باشد، از اوّل مضیق جعل شده باشد این می‌شود وارد، ولو این که دلیل وارد مصداق دارد تعیین می‌کند. یعنی ببینید ما در واقع لا ینقض الیقین بالشک می‌گوید شما جایی که کاشفی نداشته باشید به یقین سابق عمل کن، این که کاشف داریم یا نداریم این را دلیل حجیت اماره کاشف را ایجاد می‌کند، این می‌شود ورود دیگر، ورود در واقع موضوع‌سازی است. این که اگر نه یقین در ادلۀ اماره، یقین در ادلۀ استصحاب و سایر اصول به معنای صفت، ظهور بدوی‌اش به معنای ظهور صفت خاصه باشد، آن وقت ما به وسیلۀ ادلۀ حجیت اماره می‌خواهیم به اصطلاح تنازل المنزله کنیم، تنزیلی ایجاد کنیم، یک فرد تنزیلی ایجاد کنیم، آن حکومت می‌شود. ولی ما می‌خواهیم بگوییم ذاتاً اصلاً ادلۀ اصول عملیه درش یقین ظهور در مطلق الکاشف دارد، عدم الیقین در نفی مطلق الکاشف دارد و می‌شود ورود دیگر. و اگر هم ورود نباشد حکومت درست نیست، ما این را قبلاً عرض کردیم، حکومت درست نیست به دلیل این که ما در ادلۀ امارات تتمیم کشف را ما گفتیم دلیل نداریم، این که قطع نازل منزلۀ قطع شده باشد ما دلیل نداریم، هیچ این را بحثش را کردیم. ولی این بیان ورودی که ما داریم در مورد تقدیم استصحاب بر اصول عملیۀ دیگر نمی‌آید، چون در اصول عملیه در آن نخوابیده در رتبۀ سابق که اصل دیگری به نام استصحاب وجود دارد. اگر بخواهد مقدم بشود استصحاب هست که در ظهور ادلۀ اصول دیگر تصرف می‌کند، ورود نیست علی ای تقدیر. حالا ورود نیست آیا حکومت هست یا چیزهای دیگر هست به نظر می‌رسد که حالا این بحثی است که باید بکنیم، یعنی تقدیم استصحاب بر سایر اصول یک بحث کلی دارد، تقدیم اصول محرزه بر غیر اصول محرزه. مراد از اصول محرزه اصولی هست که درش، حالا این تعریف اصول محرزه را بگذارید بعداً در موردش صحبت کنیم. پس بنابراین ما تقدیم استصحاب بر سایر اصول را وقتی کلام مرحوم آخوند را نپذیرفتیم نیازمند به بحث هست.

«للزوم محذور التخصيص إلّا بوجه دائر في العكس و عدم محذور فيه أصلا هذا في النقلية منها»

این عرض کردیم مرحوم آخوند این که استصحاب را حاکم می‌داند بر سایر اصول به اعتبار این هست کأنّ چون در استصحاب جعل الیقین وجود دارد همین جعل یقین باعث می‌شود که رفع ما لا یعلمون جاری نشود. ایشان می‌گوید که ما لا یعلمون یعنی جایی که شارع مقدس یقین اعم از یقین وجدانی و یقین تعبدی وجود نداشته باشد. چون استصحاب یقین تعبدی نسبت به واقع می‌آورد بنابراین این شکلی، وارد است. ما البته عرض کردیم نه رفع ما لا یعلمون مفهومش اعم از یقین است، وجدانی و تعبدی است، اینجور که مرحوم آخوند می‌گویند، و نه دلیل استصحاب اصلاً جعل یقین هست. ما دلیل استصحاب را می‌گفتیم لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید معاملۀ یقین کن، یعنی آن یقین سابق را الآن در مقام عمل پابرجا بدان و بگو از بین نرفته بر طبق او عمل کن، نه این که شارع می‌خواهد بگوید شما یقین دارید تعبداً آن جعل الیقینی که آقای خویی اینها قائل هستند یا بعضی از آقایان دیگر که قائل هستند ما قائل نیستیم، یک چیزی شبیه همان مطلبی که مرحوم نایینی می‌آورد، من به آن عبارت نمی‌خواهم بگویم که نمی‌دانم نهی از نقض عملی تعبیری که در کلمات آقایان هست، ولی عمده‌اش این است که شارع مقدس می‌گوید اگر سابقاً یقین داشتی چجور رفتار می‌کردی؟ الآن هم همینجور رفتار کن و جعل یقین به آن معنا نیستش.

«و أما العقلية» رابطۀ استصحاب با اصول عقلیه «فلا يكاد يشتبه وجه [تقدیم الاستصحاب علی الاصول العقلیة][[1]](#footnote-1)، بداهة عدم الموضوع معه لها، ضرورة أنه إتمام حجة و بيان و مؤمّن من العقوبة و به الأمان، و لا شبهة في أن الترجيح به عقلا صحيح.»

من فکر می‌کنم ضرورة أنه إتمام حجة و بیان و مؤمّن من العقوبة و به الأمان، این تقدیم استصحاب بر اصل برائت عقلیه است. برائت عقلیه موضوعش عقاب بلا بیان هست. مرحوم آخوند می‌فرماید استصحاب بیان است، اینجا حالا یک، این یک. اما «لا شبهة في أن الترجيح به عقلا صحيح» این ناظر به اصالة التخییر است. اصالة التخییر یا اصالة التخییر بگوییم هست، اصالة التخییر را حتماً ناظر هست، احتمال دارد موارد علم اجمالی را هم ایشان می‌خواهد مقدم بدارد با این عبارت. توضیح ذلک این که موارد تخییر که دوران امر بین محذورین هست ما می‌گوییم اینجا احتیاط که امکان‌پذیر نیست، باید یکی از این دو تا را انجام بدهیم چون ترجیح بلا مرجح پیش می‌آید ما می‌گوییم مخیریم. استصحاب آن مقدمۀ ترجیح بلا مرجح را از بین می‌برد، دیگر ترجیح بلا مرجحی پیش نمی‌آید. اگر ما در تقدیم، یعنی در منجزیت علم اجمالی بحث ترجیح بلا مرجح را هم اخذ بکنیم بگوییم اینجا اصل عملی نسبت به آن واقعی که ما داریم، فرض کنید ما علم اجمالی داریم یا این نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر واجب است. قبلاً نماز جمعه واجب بوده، استصحاب بکنیم وجوب نماز جمعه را با استصحاب وجوب نماز جمعه آن علم اجمالی را می‌خواهیم منحل کنیم. و یا در شبهات موضوعیه، می‌دانم یا این لباس نجس است یا آن لباس نجس است، یکی از اینها مستصحب النجاسة بوده، آیا ما می‌توانیم با این استصحاب نجاست دلیل منجزیت علم اجمالی را منحل کنیم؟ اگر ما گفتیم دلیل منجزیت علم اجمالی این هست که اجرای اصل عملی در کلا الطرفین ترخیص در مخالفت قطعیه است، اجرای اصل در یکی از دو طرف ترجیح بلا مرجح است، بنابراین ما باید اصل در هیچ دو طرف جاری نکنیم طبیعتاً باید احتیاط کنیم. اگر این بیان ما اینجا به کار بردیم استصحاب می‌تواند مقدمۀ ترجیح بلا مرجح را از بین ببرد، ترجیح بلا مرجح نیست، این یک، چون استصحاب وجوب داریم نسبت به آن اصلاً اصل عملی ذاتاً جاری نمی‌شود. یعنی برائت جاری نمی‌شود. بنابراین این بگوییم، البته این بعید می‌دانم مرحوم آخوند به این وجه ناظر باشد، چون این وجه در واقع این هست که ما منجزیت علم اجمالی را به نکتۀ سقوط اصول مؤمّنه در اطراف بدانیم، مبنای مرحوم آخوند این نیست. این مبنا مبنای مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی و اینها هست. ولی به هر حال اگر ما همچین چیزی را قائل بشویم اینجا می‌توانیم ترجیح عقلاً صحیحٌ ترجیح استصحاب بر قاعدۀ منجزیت علم اجمالی به عنوان یک قاعدۀ عقلیه را هم داخل در این بحث بدانیم. ببینید ما در واقع، «إتمام حجة و بيان و مؤمّن من العقوبة و به الأمان» دو قسم استصحاب را می‌خواهد ایشان ناظر باشد. اتمام حجة و بیان در جایی که استصحاب الزام بکنیم، «إتمام حجة و بيان» نسبت به الزام است. «و مؤمّن من العقوبة و به الأمان» استصحاب عدم الزام را اگر بخواهیم. «إتمام حجة و بيان» در مورد استصحاب الزامی است، «و مؤمّن من العقوبة و به الأمان» استصحاب عدم الزام هست و این در واقع چند جور چیز را ایشان اینجا بیان کرده، یکی تقدیم استصحاب الزامی نسبت به قبح عقاب بلا بیان که آن قسم دوم است. یکی این که در جایی که ما بیان نداشته باشیم. معذرت می‌خواهم «مؤمّن من العقوبة و به الأمان» در جایی هست که ما یک استصحابی می‌خواهیم بکنیم، استصحاب عدم الزام که می‌خواهیم به وسیلۀ استصحاب عدم الزام علم اجمالی را منحل کنیم. یعنی ما سه صورت داریم. یک صورت این هست که ما می‌خواهیم به وسیلۀ استصحاب رفع ما لا یعلمون، یعنی قبح عقاب بلا بیان را کنار بگذاریم، اتمام حجة و بیان، این صورت اوّل.

صورت دوم این هست که اگر استصحاب نباشد ما باید احتیاط کنیم. این که باید احتیاط کنیم کجا هست باید احتیاط کنیم؟ یکی شبهۀ قبل از فحص ممکن است بگوییم باید احتیاط کنیم. قبل از فحص باید احتیاط کنیم، استصحاب می‌آید بیان برای ما ایجاد می‌کند. شبهۀ قبل از فحص می‌گوید تا وقتی که شما مؤمّن از عقوبت نداشته باشید باید احتیاط کنید، استصحاب مؤمن از عقوبت هست. شبهۀ قبل از فحص به اعتبار این که شما مؤمّن از عقوبت ندارید پس باید احتیاط کنید، چون قبح عقاب بلا بیان قبل از فحص جاری نمی‌شود، وقتی قبل از فحص جاری نشد شما مؤمّن از عقوبت می‌خواهید. و این تا مؤمّن از عقوبت نباشد احتیاط عقلاً لازم است. استصحاب مؤمّن از عقوبت می‌آورد. این فکر می‌کنم به آنجا ناظر باشد که به شبهۀ قبل از فحص ناظر باشد. البته این که آیا در جایی که ما یک علم اجمالی داشته باشیم و در یک طرف علم اجمالی استصحاب عدم الزام جاری بشود. من می‌دانم یا این نجس است یا این نجس است، یک طرفش حالت سابقه‌اش طهارت بوده است. یا این حرام است یا این حرام است، حالا اینجوری حرام را تعبیر کنم که راحت‌تر باشد، یا کار الف حرام است یا کار ب حرام است. کار الف قبلاً حلال بوده، استصحاب حلّیت کار الف را اجرا کنیم برای این که جلوی علم اجمالی را بگیریم، ممکن است مرحوم آخوند بگوید اینجا خود این استصحاب علم اجمالی از باب این هست که ما یک واجب واقعی داریم، این واجب واقعی را مؤمن نسبت به آن نداریم. اگر در یک طرف علم اجمالی اصل جاری بشود در جایی که معارض نداشته باشد، اصل مؤمن، نه اصل ملزم، اصل عدم الزام، در یک طرف اصل عدم الزام جاری بشود و در طرف دیگر جاری نشود ما چرا باید احتیاط می‌کردیم؟ چون یک تکلیف واقعی وجود داشته است و آن تکلیف واقعی اگر در این طرف باشد من مصحح عقوبت در موردش وجود دارد، علم اجمالی مصحح عقوبت هست من مؤمّن از عقوبت ندارم، ولی اصل استصحاب خودش مؤمّن از عقوبت است. علت احتیاط در کلا الطرفین این هست که ما یک تکلیف واقعی داریم، آن تکلیف واقعی اگر در این طرف باشد من مؤمّن از عقوبت ندارم، استصحاب عدم الزام مؤمّن از عقوبت درست می‌کند، این ناظر به آن به نظر می‌رسد باشد.

«و لا شبهة في أن الترجيح به عقلا صحيح.»

این عرض کردم چیز مسلّمش این است که این ناظر به اصالة التخییر عقلی هست، اما این که ناظر به استصحاب باشد با آن بیانی که عرض کردم روی مبانی مرحوم آخوند جور در نمی‌آید، ناظر به علم اجمالی باشد که بگوییم با استصحاب الزام در یک طرف، استصحاب الزام، نه عدم الزام، استصحاب الزام در یک طرف ما بخواهیم آن طرف را بگوییم ترجیح داده می‌شود، ترجیح که داده شد دیگر آن علم اجمالی از کار می‌افتد.

**شاگرد:‌** عدم الزام چرا نشود؟ استصحاب عدم الزام فقط مرجح

**استاد:** آن حالا مؤمّن من العقوبة به الامان است دیگر، داخل در آن است دیگر، آن دیگر نیاز به این جهتی که داخل در این قرارش بدهیم نیست.

اینجا یک نکته‌ای من عرض بکنم، مرحوم آخوند تعبیر می‌کند که استصحاب بیان واقع است، سؤال این هست که مگر استصحاب اماره است که بیان واقع باشد؟ استصحاب که جنبۀ اماریت ندارد که بیان واقع باشد. پاسخ مطلب این هست که قبح عقاب بلا بیان کلمۀ بیان درش به معنای بیان واقع نیست، به تعبیر مرحوم آقای صدر ایشان می‌گویند که قبح عقاب بلا بیان این هست که اگر شارع مقدس نسبت به تکلیف واقعی‌اش اهتمام خودش را نسبت به تکلیف واقعی بیان نکرده باشد و با این حال بخواهد نسبت به آن تکلیف واقعی مجهول عقوبت کند قبیح است، بیان، بیان نسبت به اهتمام شارع نسبت به آن تکلیف واقعی، این تعبیر مرحوم آقای صدر.

بیان یک تعبیر دیگری ولی معمول آقایان که بیان را که تعبیر می‌کنند می‌گویند بیان لزوم احتیاط، الزام نسبت به واقع. ببینید قبح عقاب بلا بیان یک دلیل لفظی نیست که ما به دنبال این باشیم که کلمۀ بیان در این لفظاً به چه معناست؟ بحث این است که عقل انسان در تکلیف مجهول کجا عقاب را قبیح می‌داند؟ پاسخ مطلب این است که همین که شارع مقدس با یک اصل عملی لزوم احتیاط را بیان کرده باشد کافی است. لزوم عمل، یعنی یک تکلیف ظاهری شرعی که شارع داشته باشد همان مقدار کافی است، ما نمی‌دانیم این تکلیف اینجا واجب هست یا واجب نیست؟ همین که شارع مقدس بگوید ظاهراً واجب است کافی هست برای این که عقوبت صحیح باشد. لازم نیست بیان به معنای کاشف از واقع وجود داشته باشد تا قبح عقاب بلا بیان موضوع نداشته باشد. خب به تعبیر دیگر الزام شارع وقتی نیامده باشد، چه الزام واقعی، چه الزام ظاهری آن موقع قبح عقاب بلا بیان می‌آید. قبح عقبال بلا بیان یعنی بیان بر الزام اعم از الزام ظاهری و الزام واقعی.

**شاگرد:‌** قبح عقاب بلا حجةٍ

**استاد:** من این کلمۀ حجت را اینجا به کار نمی‌برم به دلیل این که حجت اگر به معنای مصحح عقوبت باشد این ضرورت به شرط محمول است. حجت یک معنای حجت اصولی هست که فرض این است که ما اینجا حجت به معنای حجت اصولی نمی‌خواهیم به کار ببریم چون می‌خواهیم استصحاب را مقدم بداریم و اساساً در قبح عقاب بلا بیان لازم نیست آن چیزی که رافع قبح عقاب بلا بیان باشد حجت اصولی باشد به اصطلاح، اماره باشد. پس بنابراین قبح عقاب بلا بیان، بیان درش به معنای حجت اصولی نیست، بیان چی است؟ بیان یعنی بیان الزام شارع. حالا آن الزام چه الزام واقعی باشد که اماره بیان بر آن الزام واقعی است، یا بیان نسبت به الزام ظاهری باشد که اصل عملی شرعی که شارع دارد بیان بر آن الزام ظاهری است، کلمۀ بیان به این معناست نه به معنای حجت. این توضیح این عبارت مرحوم آخوند.

«و أما الثاني ف التعارض بين الاستصحابين‏

إن كان لعدم إمكان العمل بهما بدون علم بانتقاض الحالة السابقة فى أحدهما كاستصحاب وجوب أمرين حدث بينهما التضاد في زمان الاستصحاب فهو من باب تزاحم الواجبين.»

یک موقعی دو تا امر هست که امکان امتثال اینها نبوده، سابقاً انقاذ غریق واجب بوده، نماز هم واجب بوده، من نمی‌دانم اینها الآن هر دویش واجب هستند یا واجب نیستند. استصحاب می‌کنیم بقای وجوب نماز را و استصحاب می‌کنیم بقای وجوب انقاذ غریق را، نتیجۀ بحث می‌شود تزاحم درست می‌شود، نتیجه تزاحم می‌شود بعد مرحوم آخوند در پاورقی می‌گوید:

«فيتخيّر بينهما إن‏ لم‏ يكن أحد المستصحبين أهمّ، و إلّا فيتعيّن الأخذ بالأهمّ. و لا مجال لتوهّم أنّه لا يكاد يكون هناك أهمّ، لأجل أنّ إيجابهما إنّما يكون من باب واحد، و هو استصحابهما من دون مزيّة في أحدهما أصلا كما لا يخفى. و ذلك لأنّ الاستصحاب إنّما يتبع المستصحب. فكما يثبت به الوجوب و الاستحباب يثبت به كلّ مرتبة منهما فتستصحب‏»

ایشان می‌فرمایند که شما ممکن است ان قلت بکنید که اینجا چطور اهم و مهم را دارید جاری می‌کنید؟ در حالی که انقاذ غریق ما به ملاک استصحاب داریم اثبات می‌کنیم. وجوب ظاهری انقاذ غریق با وجوب ظاهری نماز جمعه ملاکش واحد است، ملاکش استصحاب است، و این استصحاب یکسان است، اهم و مهم دیگر در آن نداریم، هر دو یک ملاک دارند. مرحوم آخوند می‌فرماید که نه استصحاب نه تنها آن یقین، یعنی آن حالت سابقه را اثبات می‌کند که الآن موجود است، مرتبه‌اش را هم اثبات می‌کند. یعنی اگر یک شیءای سابقاً اهم بود، استصحاب می‌گوید بگو که آن مستصحب به همان درجه‌ای از وجوبی که وجود داشت که وجوب اهم هست موجود است. در نتیجه ما با استصحاب اهم وجوب اهم ظاهری را اثبات می‌کنیم. با استصحاب مهم وجوب مهم ظاهری را اثبات می‌کنیم، پس وجوب اهم ظاهری و وجوب مهم ظاهری که اثبات شد آن وجوب اهم مقدم می‌شود بر وجوب مهم. و ان شئت قلت، حالا من اینجوری تعبیر بکنم آن این است که استصحاب می‌گوید که اگر یقین داشتی چی کار می‌کردی؟ الآن هم همان کار را بکن، شما اگر یقین داشتید که انقاذ غریق هنوز واجب است چی کار می‌کردید؟ انقاذ غریق را مقدم می‌داشتید دیگر، الآن هم همین را باید انجام بدهید. یعنی ادلۀ استصحاب با توجه به این که می‌خواهد بگوید عملی که در حال یقین انجام می‌شود، در حال شک هم انجام بده فقط انجام عمل را نمی‌خواهد، تقدیم اهم بر مهم هم عملی هست که در حال یقین انجام می‌گیرد. تقدیم اهم بر مهم این هم در حال یقین انجام می‌گیرد، پس بنابراین همین اقتضاء می‌کند که شما نه تنها اهم را باید انجام بدهید، اهم را بر مهم را هم باید انجام بدهید. نسبت به مهم هم همین است، نسبت به مهم، مهم را اگر یقین داشتید چی کار می‌کردید؟ اگر یقین داشتیم و اهم هم وجود داشت مهم را دیگر انجام نمی‌دادید. مهم را اگر یقین داشتیم به شرط عدم وجود اهم انجامش می‌دادیم، و الا همینجوری انجامش نمی‌دادیم. استصحاب می‌گوید همین کار را بکن، یعنی به شرط عدم وجود اهم آن را انجام بده، خب حالا اینها را داشته باشید ببینیم این مطلب ادامۀ بحث در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. تقديمه عليها [↑](#footnote-ref-1)